

## جهان به دست کیست؟

نادر نورزائی

هایدلبرگ، نوامبر 2016

### مقدمه

نوام چامسکی، متفکر شهیر امریکایی، به تاریخ 30 ماه اکتوبر امسال مهمان انستیتوت آلمانی – امریکایی در شهر هایدلبرگ بود. او کتاب جدید اش تحت عنوان: جهان به دست کیست؟ را معرفی نمود و مبنی بر آن سخنرانی در تالار بزرگ شهر داشت. این کتاب را من خریدم و خواندم. کتاب در 23 فصل و 412 صفحه به زبان انگلیسی چاپ شده است که همزمان هم به زبان آلمانی ترجمه شده است. به احتمال قوی به زبان های دیگر اروپایی هم یا ترجمه شده و یا خواهد شد. در این نوشته کوشش می کنم مسائل کلیدی را به شکل چکیده ارائه کنم. در این چکیده مسائل زیادی در نظر گرفته نشده اند مانند مسئله ای اسرائیل و فلسطین، چالش های تغییرات اقلیمی و محیط زیست، خطر نابودی بشریت در استفاده از سلاح های اتمی، که جهان چندین بار در معرض آن قرار داشته و اگر هشیاری و شهامت ماموران پائین رتبه روسی و امریکایی نمی بود ما امروز نبودیم که درباره اش بنویسیم و جزئیاتی از مسائل دیگری که با جنایات ایالات متحده در سراسر جهان سر و کار دارند.

چامسکی متولد سال 1928 در فلادلفیای ایالات متحده است. وی یکی از متفکرین کم نظیر جهان امروزی است. تا زمان بازنشستگی خویش استاد زبان شناسی و فلسفه در انستیتوت تخنیک ماساچوست بود. او یکی از بنیان گذاران زبان شناسی نوین است و کسی که نوشته هایش باعث ظهور رشته نوینی در روانشناسی شد: روانشناسی شناخت. نقد مهم اش از رفتار گرایی به افول رفتار گرایی در روانشناسی کمک نمود. کار هایش در بخش سیستم های صوری به ویژه زبان های صوری از اهمیت شایان برخوردار است. سلسله مراتب چامسکی در علم انفورماتیک به ویژه بخش کمپایلر ها (ترجمان زبان سطر<sup>2</sup>) بالای کامپیوتری به زبان سطر<sup>2</sup> پائین، ماشین یا سخت افزار) از اهمیت برخوردار است. رشته روانشناسی زبان مدیون کار های علمی وی است. نویسنده در سال 1974 زمانیکه محصل روانشناسی بودم با کار های علمی چامسکی آشنا شدم و نقد وی از بی اف اسکندر، روانشناس رفتار گرای شهیر امریکایی مرا شیفته این فرزانه کرد. با کارها و آثار سیاسی و

مبارزات ضد امپریالستی وی بعداً آشنا شدم که بیشتر باعث شیفتگی من به این روشنفکر واقعی و فرزانه شد، کسی که هیچ وقت سر تعظیم به مقابل قدرت پائین نیاورده است. چامسکی بیش از 100 اثر دارد و ریچارد نیکسون رئیس<sup>2</sup> جمهور متقلب و بی آبروشده وی را در لیست دشمنان خویش قرار داده بود.

## مسئولیت روشنفکران

چامسکی در شروع کتاب از مسئولیت روشنفکران سخن به میان می آورد. او دو نوع روشنفکر را از هم متمایز می کند. اول روشنفکرانی اند که می توان آنها را "روشنفکران متعهد به ارزش ها" نامید. این روشنفکران وکیل های مصمم عدالت اند که به مقابل قدرتمندان با صداقت اخلاقی عرض اندام می کنند. این روشنفکران نهاد ها، آئین ها و حاکمان را مورد سؤال قرار می دهند. دسته دوم از روشنفکران را می توان "روشنفکران تکنوکرات" نامید. اینها "متفکرین با مسئولیت" اند که در چوکات نهاد های جا افتاده از سیاست های "واقع بینانه" و سازنده حمایت می کنند و کوشش دارند که تربیت جوانان در راستای درست هدایت شود.

تمایز بین دو نوع روشنفکر به ما دستگاه مختصاتی را ارائه می کند که بوسیله آن می توانیم "مسئولیت روشنفکر" را تعیین کنیم. مسئولیت روشنفکران را می توانیم در چوکات اخلاقی درک کنیم که در آن آنها امتیازات و مقام خود را برای آزادی، عدالت، انسانیت، صلح<sup>3</sup> و غیره به کار می برند و یا مربوط به نقش آنها به حیث "روشنفکران تکنوکرات" توجه کنیم، یعنی انتظار از آنها این است که به نخبگان حاکم و نهاد های جا افتاده احترام نمایند و در خدمت آنها قرار گیرند. از آنجائیکه قدرت همیشه حاکم است، نوع دوم روشنفکران در جوامع به حیث "روشنفکران مسئول" شناخته می شوند و روشنفکران نوع اول تحقیر و طرد می شوند، البته در کشور خودی. در کشورهای مخاصم این تمایز ذکر شده بین روشنفکران حفظ می شود البته همراه با جا بجایی ارزش ها. بطور مثال ایالات متحده در روشنفکران متعهد به ارزشها در شوری سابق، مخالفان آبرومند را می دید و در برابر آن به کمیسارها و اعضای بلند پایه حزب کمونیست \_ روشنفکران تکنوکرات و سیاسی \_ به دیده تحقیر می نگریست. بدینصورت قدرت ها مقام مفتخر مخالف را به شکل سلیقه ای بکار می برند. مثال برانزنده نیلسون ماندیلا است که در سال 2008 از لیست رسمی تروریستان وزارت خارجه ایالات متحده بیرون شد. بیست سال قبل از او در یک راپور پنتگان به حیث رهبر جانی و خطرناک یک گروه تروریستی جهانی یاد شده

بود! برای چامسکی، روشنفکر نوع اول است که کلیدی است. این نوع روشنفکر نه تنها در راه آزادی، عدالت، صلح و انسانیت مبارزه می نماید و تخطی های دیگران را وانمود می نماید، بلکه مهمتر از آن جنایاتی را که خودش شامل آنها است را نیز به بحث می گیرد: جنایاتی که اگر می خواستیم می توانستیم یا آنها را محدود کنیم و یا به آنها خاتمه دهیم.

یکی از نا متغیر های تاریخی این است که روشنفکران هم‌نوا با نظام، آنهایی که اصول رسمی نظام را حمایت می نمایند، جنایات رسمی را نا دیده می گیرند و یا توجیه می کنند، در جوامع خود محترم اند و از امتیازاتی برخوردار می شوند. در حالیکه روشنفکران متعهد به ارزش ها به نوعی مجازات می شوند. این روش را می توانیم تا یونان باستان تعقیب کنیم که در آن سقراط به اتهام اینکه جوانان را گمراه می کند جام شکران می نوشد.

مسئولیت روشنفکران را می توانیم به چند مفهوم کلیدی خلاصه کنیم: روشنفکران معمولاً از امتیازاتی در جوامع برخوردار اند. امتیازات برای دارنده گان شان فرصت ها را مهیا می کنند. کسی که از امتیازاتی برخوردار است مسئولیت هم دارد. بدینصورت این هر فرد است که باید انتخاب نماید.

چامسکی مثال های زیادی از جنایات ایالات متحده در برابر روشنفکران متعهد در امریکای لاتین، افریقا و در مقابل سرخ پوستان امریکا می آورد که شرح همه از چوکات این نوشته بیرون است.

### دست نا مرئی قدرت

جنبش دیموکراتیک بهار عرب نشانه ایثار، شهامت و تعهد ده ها هزار انسان آزاده بود که همزمان با مظاهرات ده هزاری امریکایی ها در ویسکانسن و مدیسون بود. در جهان امروزی هردو جنبش نتایج خود را خواهد داشت. یکی در افول مراکز صنعتی در یکی از قوی ترین کشور ها در تاریخ جهان و دیگری در منطقه ای که ایزنهاور از آن به عنوان "مهمترین منطقه استراتژیک" نام برده بود. با وجود تغییراتی که بوقوع پیوسته، امریکا هنوز به این باور است که کشوری که منابع انرژی خاور میانه را کنترل کند، جهان را بدست خواهد داشت. برعکس، ازدست دادن این منطقه به معنی ازدست دادن تسلط امریکا بعد از جنگ جهانی دوم خواهد بود.

پلان ایالات متحده بعد از جنگ جهانی دوم این بوده تا منطقه وسیعی "Grand Area" را که شامل نیمکره باختری، شرق دور، بقایای امپراطوری انگلیس<sup>2</sup> با خاور میانه را در تسلط خویش داشته باشد. این منطقه بعد از استالینگراد و موفقیت ارتش سرخ در جنگ جهانی دوم، به بخشی از اوراسیا نیز گسترش داده شد، به ویژه بخش صنعتی غرب اروپا. در این ساحه، ایالات متحده باید با استفاده از "قدرت بالای نظامی و اقتصادی" خویش "قدرت بلا منازع" اش را حفظ نماید همزمان با تحدید خود مختاری کشورهای این منطقه اگر مغایر با پلان های امریکا باشد.

بنا بر اصل (دکترین) منطقه وسیع، ایالات متحده به خود حق می دهد تا در صورت لزوم مداخله نظامی نماید. این موضوع را اداره کلینتون به وضوح مطرح نمود که ایالات متحده حق خود میداند که "دسترسی بدون قید را به بازارهای کلیدی، منابع انرژی و منابع استراتژیک" داشته باشد.

مبنی بر همین اصل بود که تجاوز به عراق صورت گرفت، وقتی واضع<sup>2</sup> شد که ایالات متحده نمی تواند اراده اش را بر عراق تحمیل نماید. دلیل تراشی ها و توجیه های ایالات متحده برای حمله به عراق برای فریب جهان بود تا از اصل انگیزه اش توجه جهانیان را عطف نماید.

گرچه بهار عربی در مصر و تونیس<sup>2</sup> دست آورد های دیموکراتیک داشت ولی نظام های این کشورها تغییر نام دادند و هدف تعویض نخبه گان حاکم و نظام هنوز محقق نشده است. در پهلوی عوامل داخلی مانع دیموکراتی، موانع خارجی از اهمیت برخوردار اند.

ایالات متحده و هم پیمانان اش هر کوششی را به خرج داده اند تا نگذارند دیموکراسی واقعی در کشورهای عرب ریشه دواند. نظر سنجی ها در کشورهای عرب حاکی از آن اند که اعراب ایالات متحده و اسرائیل را مهمترین تهدید برای شان می دانند. مصریان 90 درصد و اعراب در منطقه 75 درصد به این نظر اند. اگر رای عمومی سیاست را تعیین کند، ایالات متحده همراه با متحدان شان از منطقه عرب نشین رانده خواهند شد.

به باور تاریخ دانان اقتصادی، ایالات متحده و مصر هر دو در قرن نوزدهم در موقعیتی بودند که می توانستند به رشد سریع اقتصادی دست یابند. هر دو کشور زراعت شکوفا داشتند و در پهلوی تولیدات دیگر، پنبه تولید می نمودند که تسریع کننده انقلاب صنعتی در آن زمان بود. با وجود این، ایالات متحده به نیروی کار بردگان و فت<sup>2</sup> و ویرانی تکیه می

نمود. نتیجه اش را امروز در مناطق حفاظت شده سرخ پوستان وزندان های امریکا مشاهده می کنیم که پر از گروه هایی اند که قربانی صنعت زدائی شده اند. فرق اساسی بین دوکشور این بود که ایالات متحده استقلال داشت و می توانست رهنمود های آدم سمیت را نادیده گیرد که در آن زمان برای کشورهای پسا استعماری توصیه می نمود: تولید و صادر کردن تولیدات اولیه و وارد نمودن تولیدات صنعت پیشرفته انگلستان و اباء ورزیدن از انحصار اموال مهم مانند پنبه. به باور آدم سمیت ، هر راه دیگری نتیجه اش " تولیدات سالانه را عوض بلند بردن پائین خواهد آورد و رشد به سوی رفاه واقعی را خواهد بست "

زمانیکه کشورهای مستعمره استقلال خود را بدست آوردند ، کوشش نمودند توصیه های آدم سمیت را نادیده بگیرند و روش انگلی <sup>[2]</sup> را به پیش گیرند ، یعنی: رشد مستقل و هدایت شده توسط دولت که شامل تعرفه های بلند گمرکی برای حفظ صنعت خودی به مقابل صادرات از انگلستان (اول این روش شامل منسوجات بود وبعد به صنایع فولاد و غیره تعمیم داده شد). چنانچه جمهوری مستقل شده از نگلی <sup>[2]</sup> (ایالات متحده) کوشش نمود که انحصار پنبه را بدست آورد برای اینکه " همه ملت ها به پای ما افتاده باشند ، به ویژه دشمن انگلی <sup>[2]</sup> ما " طوری که رئی <sup>[2]</sup> جمهور اندرو جکسن (1829 – 1837) بعد از اینکه تکزاس ونیمی از مکسیکو را فته <sup>[2]</sup> نمود ، اعلان کرد.

به خاطر تسلط انگلستان ، مصر نتوانست سیاست شبیه ایالات متحده را پیش برد. لارد پالمستن ، وزیر خارجه وبعد صدر اعظم انگلستان (1859 – 1865) اعلان نمود که نباید " به خاطر اندیشه مساوات (به مقابل مصر) از تعقیب اهداف والای حفظ وهژمونی انگلستان دست برداریم. " از " وحشی بی دانش " <sup>[2]</sup> مهد علی پاشا ، حاکم مصر که می خواست راه مستقلی را برای مصر درپیش گیرد ، تنفر داشت و نیروی دریایی وقدرت مالی انگلستان را به رخ اش می کشید.

زمانیکه بعد از جنگ جهانی دوم ، ایالات متحده نقش هژمون را از انگلستان به ارث برد ، همان سیاست انگلیسی را به مقابل مصر به پیش گرفت. آنها از مصر می خواستند تا قواعد مرسوم را مراعات کند ، درحالیکه خود به آنها توجهی نداشتند و برای پنبه مصر تعرفه های بلند گمرکی تعیین نمودند.

## "تهدید" ایران و چین

هنوز اصل منطقه وسیع سناریوی برخورد به بحران ها و تقابل ها را تعیین می کند. سیاست مداران غربی همیشه خطر ایران را برای نظم جهانی برجسته می کنند و سیاست خارجی ایالات متحده بر آن تمرکز دارد و اروپا هم دنباله رو است. سالها پیش مارتین ون کریفلد، تاریخ دان نظامی اسرائیلی چنین نوشت "جهان شاهد بود که امریکا چگونه بدون هیچ دلیل - طوریکه معلوم شد - به عراق حمله نمود. اگر ایرانی ها کوشش نمی کردند که اسلحه اتمی تولید کنند، دیوانه بودند" به ویژه وقتی برخلاف منشور ملل متحد همیشه تهدید به حمله می شدند. ایالات متحده و اروپا در پی آن اند که ایران را مجازات کنند به دلیل اینکه ثبات را به مخاطره انداخته است، یعنی از فرمان برداری از توقعات ایالات متحده سرپیچی نموده است. درحالیکه کشورهای غیر متعهد حق ایران برای غنی سازی را به رسمیت شناخته اند و ترکیه، کشوری هم پیمان ایالات متحده و برازیل بر ضد درخواست تحریم امریکا در شورای امنیت رای داده اند. درسال 2003 ایالات متحده از ترکیه سخت انتقاد نمود برای اینکه از شرکت درحمله به عراق خودداری نمود و از رای 95 درصد مردم اش پیروی نمود که مخالف شامل شدن کشور شان درجنگ عراق بودند. درحالیکه ایالات متحده، گرچه با انزجار، نا فرمانی ترکیه را قبول می کند، درمورد چین این موضوع شکل دیگری دارد.

چرا سعودی ها و اسرائیل آنقدر از خطر ایران سخن پراکنی می کنند؟ این خطر به هیچ صورت نظامی نمی تواند باشد. سالها قبل سازمان های اطلاعاتی گزارش دادند که ایران با مقایسه به کشورهای منطقه مصارف کم نظامی دارد و استراتژی نظامی اش دفاعی است. همچنان این سازمان ها برنامه اتمی ایران را برای گزینۀ انتخاب جنگ افزارهای اتمی معرفی کردند که هدف بازدارنده دارد نه تهاجمی. راپور کامل مطالعات استراتژیک و بین المللی نشان می دهد که کشور های خلیج از برتری چشم گیر در مصارف نظامی و دسترسی به پیشرفته ترین جنگ افزارها را به مقابل ایران برخوردارند. مصارف نظامی ایران بخش کوچکی از مصارف سعودی هاست. کشورهای همکاری خلیج<sup>2</sup> هشت برابر ایران مصارف نظامی دارند.

مطبوعات غربی اشاره به این دارند که به اثر تحریم ها، سرمایه گذاران چینی و معامله گران بازار سهام شان، در حال حاضر خلایی که به اثر کنار رفتن کشورهای دیگر، به ویژه

اروپا به وجود آمده را در ایران پر می کنند. و همچنین اشاره به این است که چین بخش انرژی اش را در ایران توسعه می دهد.

ایالات متحده از چین می خواهد که از قواعد شناخته شده "جامعه جهانی" یعنی امریکا و متحدان اش پیروی کند، اگر می خواهد عضو مسئول در روابط بین الملل باشد!

از طرفی از توسعه نظامی چین اخطار داده می شود. در یک راپور اخیر پنتگان آمده است که چین بودجه نظامی اش را در سطح [?] "یک پنجم مصارفی که پنتگان برای تمهیدات و اجرای جنگ در عراق و افغانستان کرده است، رشد داده است" که بخش کوچکی از بودجه نظامی امریکا است.

وقتی چین کشتی های جنگی را در آب های بین المللی در ساحل اوکیناوا می فرستد، امریکا جیغ و داد می زند درحالیکه بر خلاف میل باشندگان این جزیره، ایالات متحده پایگاه نظامی بزرگی در آنجا دارد.

با وجودیکه اصل منطقه وسیع هنوز مطرح است، ولی قدرت تحمیل اش کم شده است. بعد از جنگ جهانی دوم، ایالات متحده در اوج قدرت خود بود و نیمی از ثروت جهان را بدست داشت. در جریان بازسازی اقتصاد های ویران شده و رشد کشور های در حال توسعه، این رابطه تغییر نمود. در شروع سالهای هفتاد میلادی ثروت ایالات متحده به 25% از ثروت جهانی افت کرده بود. در سالهای هفتاد تغییرات اقتصادی (صادرات و مالی سازی) در مرکز توجه قرار گرفتند و همراه با عوامل دیگر باعث تمرکز سرمایه به ویژه بدست 1% قشر بالای جامعه شد (رئیسان شرکت های بزرگ، مدیران صندوق های تأمیننی - هیچ فاند - ها). تمرکز سرمایه قدرت سیاسی این قشر را بالا برد و دولت هم به نفع آنان سیاست مالیاتی را عیار ساخت و مقررات زدائی را توسعه داد. همزمان مصارف مبارزات انتخاباتی بالا رفت و هرچه بیشتر احزاب وابسته به سرمایه مالی شدند، حزب جمهوری خواه به هر صورت که حزب دیموکرات هم به جایی رسید که قبلاً جمهوری خواهان قرارداداشتند. انتخابات ایالات متحده به یک نوع دلچک بازی تبدیل شده است که بوسیله صنعت تبلیغاتی مدیریت می شود. انتخابات سال 2012 بیش از دو میلیارد دالر خرج برداشت و پیش بینی می شود که مصارف انتخابات سال 2016 دو چند سال 2012 شود.

درحالیکه ثروت بدست 1% متمرکز شد، درآمد واقعی مردم پائین رفت. مردم مجبور اند بیشتر کار کنند، قرض دار شوند و با تورم کنار آیند که به طور منظم با بحران های مالی

ثروت شان نابود می شود. از زمان رانلد ریگن ، هر بحران شدید تر از بحران قبلی بوده است. هر زمان نظام مالی فرومی پاشد ، دولت به کمک سرمایه های بزرگ می آید و مالیات دهندگان مصارف بحران نظام را می پردازند. بانک گلد من سکا [?] ، بزرگترین عامل بحران مالی حالا ثروت بیشتر دارد تا قبل از بحران. این شرکت بدون عذاب وجدان برای سال 2010 انعام هایی به ارزش 17 و نیم میلیارد دالر برای مدیران کارکنان اش اعلان نمود. درحالیکه برای سرپوشی به این حقایق ، پروپاگند ها کارمندان دولت را با معاش های کلان و مادران سیاه پوست را که لیموزین های شان آنها را به اداره خدمات اجتماعی می برند را مقصر می دانند!

یکی دیگر از مقصران مهاجران شمرده می شوند. درطول تاریخ ایالات متحده به ویژه در زمان بحران های اقتصادی ، تبلیغ می شود که سفید پوستان به زودی به اقلیت تبدیل می شوند. این مهاجران چه کسانی اند؟ مردم مایا از گواتیمالا که به وسیله آدم کشان رانلد ریگن در آن کشور تلفات سنگینی را متحمل شدند. دیگران مکسیکوئی هایی اند که قربانی سیاست کلینتون (نفتا) ، قرارداد تجارت آزاد شمال امریکا ، شده اند: یکی از کمترین قرارداد های دولتی که باعث ضرر کارگران در هر سه کشور شده است.

تحولات دراروپا شبیه پیش رفته است. کشور های اروپائی مانند ایتالیا ، فرانسه از ورود مهاجران نگران اند. فرانسه که همیشه حامی دیکتاتوران خشن در افریقا بوده است به قول سرگوزی "با سیلی از مهاجران" روبروست. کشور بلجیم جایزه اول را دراین راستا خواهد گرفت. خیزش احزاب فاشیستی در بخش های بزرگی از اروپا یک پدیده ای ترسناک است. مردم روما که مانند یهودان در تاریخ نه چندان دور اروپا درستم قرارداداشتند و تلفات زیادی دادند ، امروز در کشورهای اروپایی با تبعیض خش روبرو اند. احزاب فاشیستی در هنگری ، اطریش ، انگلستان رای دو رقمی می برند.

نگاهی به کنگره ایالات متحده هم به جا خواهد بود. اعضای این کنگره وابسته به کمک های مالی و تبلیغات اند. تقریباً همه جمهوری خواهان تغییرات اقلیمی را رد می کنند. بدتر از همه که بسیار مذهبی اند. مثال اش رئی [?] کمیته مسائل محیط زیست است که می گوید: گرم شدن حرارت زمین مشکلی ندارد چونکه خداوند به حضرت نوح وعده داده است که دیگر طوفانی صورت نخواهد گرفت!

افول امریکا



آکادمی علوم سیاسی در نسخهٔ محدود سال 2011 ایالات متحده را در حال افول ترسیم نموده است. گرچه این تحلیل درکل درست است ولی نکات ذیل از اهمیت برخوردار اند:

- شروع این افول از اوج قدرت بعد از جنگ جهانی دوم شروع شد.
- احساس غرور فاتحانه بعد از فروپاشی شوروی به صورت کل مبنی بر خود فریبی بود.
- اینکه گفته می شود که قدرت در جهت چین و هندوستان در حال جابجایی است باید به دیدهٔ شک به آن نگریست. اینها کشور های فقیر همراه با مشکلات عدیدهٔ داخلی اند. جهان بدون شک متنوع شده است ولی در آیندهٔ قابل پیش بینی ، رقیبی برای ایالات متحده در سط[?] جهان نخواهیم یافت.

مصارف جنگ های بوش و اوباما در افغانستان و عراق امروز حدود 4 و نیم بلیون دالر گفته می شود. این یک کامیابی برجسته برای اوساما بن لادن است که هدف اش به افلاس کشاندن امریکا بود. بودجهٔ نظامی سال 2011 ایالات متحده تقریباً معادل بودجه های نظامی تمام کشورهای جهان است.

گرچه ادعای افول امریکا مبالغه آمیز است ولی در کل درست است. افول امریکا بعد از جنگ جهانی دوم ادامه دارد. باوجودیکه ایالات متحده قوی ترین کشور روی زمین است ، قدرت در سط[?] جهان تقسیم شده است طوریکه ایالات متحده هرچه کمتر می تواند اراده اش را تحمیل نماید.

طبقهٔ حاکم در ایالات متحده از افول اش نگران است به دلیل اینکه آنها دیگر کنترل کامل جریانات را ندارند ، باوجودیکه ایالات متحده با فاصله ، قوی ترین کشور جهان نه تنها از نگاه نظامی است. چین و هندوستان رشد سریع اقتصادی داشته اند ، ولی هنوز کشور های فقیری اند. چین بزرگترین مرکز صنعتی جهان است ولی درکل وظیفهٔ دستگاه منتاژ برای کشورهای پیشرفتهٔ صنعتی در پیرامون اش و کشورهای صنعتی غربی را دارد. احتمالاً درطول زمان این نقش می تواند تغییر یابد. چین حالا هم پیشرفت های مهمی داشته است. یکی از این پیشرفت ها فت[?] بازار وسایل انرژی خورشیدی است ، نه بوسیلهٔ کار ارزان بلکه بوسیلهٔ پلان های درست و نو آوری های تخنیکی.

ایالات مت[?]ده: دولت تروریستی پیشگام

در 14 اکتوبر 2014 گزارشی در نیورک تامیز منتشر شد که تحلیل سی آی ای را از عملیات بزرگ تروریستی که کاخ سفید امرش را داده بود ارائه داد. هدف این بوده که عواملی که موفقیت و یا ناکامی عملیات را تعیین می نمودند بازشناخته شوند. بارک اوباما به سی آی ای وظیفه داده بود که این راپور را تهیه نماید. اوباما می خواست بداند که در چه مواردی تحویل اسلحه و کمک مالی به مخالفان در کشورهای دیگر نتیجه بخش بوده است. در گزارش آمده که چیزی پیدا نکردند! به این خاطر اوباما نمی خواهد چنین عملیاتی را پشتیبانی نماید. این گزارش باعث هیچ نوع واکنشی نشد!

قرار معلوم ، در غرب این یک امر مسلم دانسته می شود که رهبر جهان آزاد می تواند کشوری سرکش و بی اعتنا به موازین بین المللی باشد و به خود اجازه دهد جنایاتی را در سط<sup>2</sup> جهان رهبری نماید. رهبر این کشور ، برنده جایزه صلح<sup>2</sup> نوبل می شود و همزمان حقوقدان قانون اساسی امریکا هم می باشد.

در این گزارش با جزئیات بیشتری آشنا می شویم ، از عملیات امریکا در انگولا تا نیکاراگوا و کوبا. کوبا نقش برجسته ای در آزادی افریقا بازی نموده است. بعد از رهائی از زندان ، نیلسون مندیلا در باره کوبا چنین گفت: کوبا در تمام مدت حب<sup>2</sup> اش یک الهام بوده و فیدل کاسترو برج قدرت. پیروزی های کوبا نشان دادند که سفید پوستان ظالم شکست پذیر اند و توده های افریقای جنوبی از آنها الهام گرفتند... نقطه عطفی در رهائی قاره ما و مردم من از نحوست آپارتاید ... کدام کشور دیگر می تواند از خود ایثار بهتر نشان دهد تا کوبا با رابطه به افریقا؟ برخلاف این نظر ، هنری کسینجر ، قوماندان تروریستان ، کاسترو را "سوسیسی" خواند که باید "خردشود".

## حاکمان جهان

وقتی می پرسیم که جهان به دست کیست ، از این عُرف معمول حرکت می کنیم که کنشگران در سط<sup>2</sup> جهان دولت ها اند به ویژه قدرت های بزرگ و روابط بین آنها و تصامیم شان. این اشتباه نیست ، ولی باید در نظر داشته باشیم که این سط<sup>2</sup> از انتزاع می تواند گمراه کننده باشد.

دولت ها دارای بافت های داخلی پیچیده اند و فیصله های رهبران سیاسی نتیجه تمرکز قدرت در داخل است در حالیکه عموم مردم به حاشیه قراردادند. تصویر ما از حاکمان درست نخواهد بود اگر ما به قول آدام سمیت از "صاحبان بشریت" چشم پوشی کنیم.

در زمان وی این صاحبان بشریت تاجران و فابریکه داران انگلیسی بودند. امروز شرکت های چند ملیتی ، شرکت های غول آسای مالی و شرکت های تجاری جهانی این نقش را بازی می کنند. اگر با آدام سمیت همراه باشیم باید این را هم در نظر بگیریم که صاحبان نوین بشریت به قول وی از این شعار حرکت می کنند که: "هرچیز برای خود ما و هیچ چیز برای دیگران."

در نظم جهانی امروز ، این موسسات صاحبان جهان از قدرت بی نظیری برخوردارند ، نه تنها در سطح جهان ، بلکه در سطح کشورهای شان. سیاست های نیو لیبرال در سی سال گذشته قدرت و ثروت را بدست معدودی متمرکز ساخته است و همزمان دیموکراسی را به تحلیل برده است. توأم با آن ، مقاومت ها به مقابل سیاست نیولیبرالی بوجود آمدند به ویژه در امریکای لاتین باعث شکل گیری مخالفین هم شده است که دیگر نمی خواهند ناظر امور باشند ، بلکه فعالانه کوشش به دست گرفتن سرنوشت خویش را دارند. طبقات حاکمه همیشه از این نوع کنشگران هراس داشتند. در تاریخ ایالات متحده ، مثال اش جورج واشنگتون است که به توده هایی که برای جنگ با انگلیس<sup>2</sup> بسیج می شدند و او قوماندان شان بود به چشم حقارت می نگریست: مردمی کثیف و فرومایه و بسیار جاهل و تنگ نظر. مطالعات تاریخ امریکا نشان می دهد که جورج واشنگتون به اثر بی اعتنائی و تنفر از مردم عام نزدیک بود در جنگ انقلابی شکست خورد. اگر فرانسه به کمک گروه های مردمی نمی آمد ، شکست واشنگتون محتمل بود ، درحالیکه ارتش واشنگتون پی در پی شکست می خورد.

اگر به عُرف معمول دولت ها به حیث بازیگران صحنه سیاسی جهان برگردیم ، با رابطه با حاکمان جهان ، پرسش هایی مطرح می شوند مانند قدرت رو به صعود چین که ایالات متحده را ظاهراً به چالش می کشد ، جنگ سرد نوین که در اروپای شرقی در حال تکوین است ، جنگ بر علیه ترور ، هژمونی امریکا و افول اش. چالش های امروز را در سه حوزه در نظر می گیریم:

### آسیای شرقی

در دسامبر سال 2015 دریک ماموریت معمولی یک بم افکن بی 52 امریکایی روی بحر جنوب چین تا نزدیک به دو مایل دریایی به ساحل جزیره ساخت چین نزدیک شد که باعث شدت بخشیدن به منازعه چین و امریکا بر سر دریای جنوب چین شد. متوجه می شویم که این یک بم افکن چینی نبود که در ساحل کالیفورنیا ویا دریای کارائیب به

ماموریت می پرداخت که چین چنین هدفی ندارد. چینی ها می دانند که راه های بحری شان بوسیله قدرت های متخاصم احاطه شده اند.

چین نفوذ اش را به سمت غرب توسعه می دهد. بخشی از این موفقیت ها درچوکات سازمان همکاری شانگهای که شامل روسیه و کشورهای آسیای میانه می باشد صورت می گیرد. کشورهای هندوستان و پاکستان هم به زودی به این سازمان خواهند پیوست. از امریکا خواسته شده تا پایگاه های نظامی اش را در منطقه مسدود کند. چین در حال ساختن راه ابریشم نوینی است با هدف تلفیق منطقه زیر نفوذ خویش همراه با امکان دسترسی به منابع انرژی شرق نزدیک و میانه و اروپا. یکی از پروژه های مهم چین جاده سریع است ، اتوبان قراقرم که از بلند ترین کوه های جهان می گذرد و به بندر جدید گوادر در پاکستان می انجامد. این راه برای حفظ انتقال نفت از مداخله های امریکا است. این پروژه می تواند کمک مهمی برای رشد صنعتی پاکستان داشته باشد ، امیدی که هردو کشور ابراز داشته اند. همزمان پاکستان می تواند گروه های تروریستی که درمز چین فعال اند را مهار نماید.

درسال 2015 چین بانک سرمایه گذاری زیربنایی آسیا را تاسی [?] نمود که خود از سهم داران بزرگ اش می باشد. 56 کشور در این بانگ سهم دارند. بین آنها متحدین امریکا از جمله انگلی [?] و استرالیا نیز شامل اند که برخلاف میل امریکا صورت گرفته است. به باور بعضی تحلیل گران این بانک می تواند رقیب بانک جهانی و صندوق بین المللی پول شود که ایالات متحده در آنها از حق ویتو برخوردار است.

## اروپای شرقی

بحرانی در مرز ناتو و روسیه در حال وقوع است. در یک تحلیل موجه ، ریچارد ساکاوا ، به این باور است که جنگ گرجستان در سال 2008 در واقع اولین جنگی بود برای جلو گیری از بسط ناتو به سوی شرق. بحران اوکراین دومین است و معلوم نیست اگر بشریت از جنگ سومی از این نوع جان سالم به در برد. غرب پیشروی به سوی شرق را مثبت تلقی می کند ، برعکس [?] روسیه و مردم نیم کره جنوبی جهان.

بحران فعلی ریشه در سال 1991 دارد که جنگ سرد پایان یافت و شوروی از هم پاشید. در آن زمان به باور ریچارد ساکاوا ، دو دیدگاه درباره نظام امنیتی وجود داشت. یکی دیدگاه اروپای بسط یافته بود که اتحادیه اروپا هسته مرکزی را تشکیل می داد که معادل بر

اتحادیه اروپا و فراسوی انتلانتیک بود. دیدگاه دوم اندیشه اروپای بزرگ بود که دیدگاه قاره ای بود ، یعنی از لیزابون تا ولادی واستوک که چندین مرکز دارد به شمول بروکسل ، ماسکو و انقره ولی هدفی مشترک: غلبه بر شکافی که در قاره موجود بود.

میخایل گورباچف طرفدار اروپای بزرگ بود. ولی زمانیکه روسیه با ریفورم بازار که ویران کننده بود ، فروپاشید ، این دیدگاه کم رنگ شد و بعد از ظهور ولادیمیر پوتین این دیدگاه جان تازه گرفت. پوتین همراه با پیرو اش ، دیمیتری مدویدف چندین بار خواستار اروپای بزرگ از لیزابون تا ولادی واستوک شدند ، برای اینکه یک "شراکت استراتژیک" واقعی بوجود آید.

به این پیشنهاد ها واقعی گذاشته نشد و به معنی توسعه محرمانه روسیه بزرگ دیده شد. از طرفی استدلال شد که این دیدگاه برای شکاف بین اروپای غربی و امریکای شمالی مطرح شده است.

وقتی روسیه ازهم پاشید ، غرب سرشار ازخوشی بود. طوریکه بعضی آنرا "پایان تاریخ" دانستند ، یعنی کامیابی نهایی نظام دیموکراسی و سرمایه داری غربی. این دیدگاه به مفهوم بازگشت روسیه در سطر<sup>2</sup> یک ، درعمل مستعمره غربی پیش از جنگ جهانی اول بود. درگیرودار فروپاشی روسیه ، غرب برخلاف وعده هایی که به گورباچف مبنی بر عدم توسعه به سمت شرق داده بود را نادیده گرفت. دراین وعده ها گفته شده بود که نیروهای ناتو یک سانتی متر هم به سمت شرق پیش نخواهند آمد ، بعد ازاینکه گورباچف قبول کرده بود که آلمان متحد می تواند عضو ناتو باشد. ناتو به زودی تا مرزهای روسیه خودرا بسط داد. وظیفه رسمی ناتو تغییر نمود که شامل: حفاظت از زیربناهای مهم تامین انرژی ، خطوط لوله نفت که همزمان به معنی ماموریت جهانی بود. دراین میان ناتو لشگر مداخله در جهان تحت رهبری امریکا شده است.

برای روسیه ، توسعه ناتو به اوکراین اضطراب آوراست. ترس روسیه موجه است. توسعه ناتو وکوشش ایالات متحده برای بیرون کردن کشور اوکراین از حوزه نفوذ روسیه و ادغام آن در غرب برای پوتین خطر مستقیم به منافع کلیدی این کشور تلقی می شود.

## جهان اسلام

جهان اسلام که صحنه مبارزه جهانی بر ضد تروریسم است ، جنگی که جورج بوش آنرا پ [2] از یازده سپتامبر 2001 اعلان نمود ، یکی از چالش های دیگر امروزی است. در واقع جنگ جهانی بر ضد ترور را اول رانلد ریگن اعلان نمود که در باره اش سکوت اختیار شده است. این جنگ ترور شامل امریکای میانه ، افریقای جنوبی ، شرق نزدیک و میانه بود. پی آمد این جنگ ویران کننده تا حال مشهود است و حتی منجر به محکوم شدن ایالات متحده در داد گاه کیفری جهانی در هاگ شد که فراموش شده است.

مؤفقت نوع دوم این جنگ ، یعنی زمان بوش – اوباما را می توان مشاهده نمود. زمانیکه این جنگ اعلان شد اهداف تروریستی محدود به بخش کوچکی از مناطق قبیله نشین افغانستان بود. با وجودیکه امکان موافقه با نظام طالبان موجود بود ، امریکا می خواست انتقام بگیرد. به قول ریچارد کلارک که هم آهنگ کننده جنگ علیه ترور در دولت بوش بود ، زمانیکه به بوش مشاوران گفتند که این جنگ اش خلاف حقوق بین الملل است جواب بوش این بود " برای من بی تفاوت است که حقوق دانان جهان چه می گویند ، ما به کون کسی لگدی خواهیم زد!" طوریکه می دانیم هدف دیگر این جنگ ، حمله غیر موجه امریکا و انگلی [2] به عراق بود که منجر به مرگ صد ها هزار انسان گردید ، کشوری که از قبل هم زیر تحریم های امریکا و انگلی [2] قرار داشت و مصیبتی بزرگ برای مردم اش بود. این تهاجم میلیون ها انسان را آواره ساخت ، کشور را نابود نمود به جنگ مذهبی دامن زد ، تنازعی که امروز منطقه را از هم می گسلد. این واقعیت عجیب فرهنگ روشنفکری و اخلاقی ماست که امروز این جنایت در حلقه های روشن به نام "آزادی عراق" معروف شده است. نظر سنجی های پنتاگون و وزارت دفاع انگلی [2] نشان می دهند که فقط 3% از عراقی ها رول امنیتی امریکارا موجه می دانند. 80% ضد حضور نظامیان امریکا و متحدین اش بودند و اکثریت آنها طرفدار عملیات انتہاری برضد این نیروها بودند. امریکا در برآورده ساختن اهداف اش در عراق ناکام ماند و شکست سنگینی خورد و نتیجه اش یک فاجعه [2] داشت: ایران که عراق زیر نفوذ اش قرار گرفت.

امپریالیست های شناخته شده ای انگلی [2] ، فرانسه و ایالات متحده قطعنامه 1973 شورای امنیت سازمان ملل را تصویب نمودند و فوری بر ضد اش عمل کردند و تبدیل به نیروی هوایی مخالفین دولت لیبی شدند ، در حالیکه راه حل مسالمت آمیز ممکن بود. پیشنهاد های معقول اتحادیه افریقا که معمر قذافی آنها را در اصل قبول کرده بود را نادیده

گرفتند و کشور را ویران نمودند و آنرا به پایگاه داعش مبدل کردند که از آنجا ترور را در آفریقا پخش می نماید.

سیلی از جهادست ها و مقدار عظیمی از سلاح از غرب آفریقا گرفته تا مدیترانه شرقی پخش شد و همزمان با حملات ناتو ، فوجی از پناهجویان از آفریقا به سوی اروپا سرازیر شد: مؤفقیت دیگر "مداخله بشردوستانه" امپریالیست ها.

### هزینه خشونت

پی آمد جنگ بر ضد ترور پخش ترور از گوشه ای از افغانستان به بخش بزرگی از جهان است. از آفریقا تا مدیترانه شرقی و جنوب آسیا تا آسیای جنوب شرقی ترور وسعت یافته است. حملاتی هم در اروپا و ایالات متحده بوقوع پیوست. حمله به عراق ، باعث پخش ترور شد ، طوریکه سازمان های اطلاعاتی پیشگویی نموده بودند. متخصصان ترور تخمین می زنند که جنگ عراق ترور را هفت چند نمود که منجر به کشته شدن هزاران غیر نظامی گردید. حتی اگر حملات تروریستی عراق و افغانستان را نادیده بگیریم ، در جهان این حملات یک سوم بالا رفت.

مطالعات چندین گروه تحقیقی در کانادا ، ایالات متحده و آلمان نشان می دهد که در 12 سال جنگ بر ضد ترور ، در افغانستان ، عراق و پاکستان یک میلیون و سیصد هزار انسان جانهای خود را از دست داده اند ، عددی که می تواند تا دو میلیون هم باشد.

به صورت عموم ، مطالعات انستیتوت تحقیقات صلح<sup>2</sup> در اوسلو نشان می دهد که در جاهایی که تنازع درونی وجود دارد دو سوم تلفات نتیجه تحمیل راه حل های خارجی در این کشور هاست. در این شرایط 98% قربانیان بعد از مداخله کشور های خارجی در تنازع داخلی کشورها بوده است.

جنگ درون ها (طیاره های بدون سرنشین) در سطح<sup>2</sup> جهان و وسعت دادن شان به امر اوپاما یکی از ابتکارات تروریستی قابل توجه است. استفاده از این درون ها بیشتر تروریست تولید می کند تا می کشد.

در رساله هنری جومینی که ملهم از شکست ناپولئون بدست چریک های اسپانوی بود و برای نسل ها در اکادمی نظامی وست پابنت درس داده می شد آمده است که مداخلات قدرت های بزرگ قاعدتاً منجر به "جنگ عقاید" و تقریباً همیشه به "جنگهای ملی" می

انجامد. و این جنگ ها تابع دینامیکی اند که ویلیام پُلک شرح داده است: مهاجمین اول اهداف وانگیزه های مثبت خویش را اعلان می کنند که طبعاً از طرف مردم قبول نمی شوند. اول گروه های کوچک با آنها به مقابله می پردازند که باعث واکنش مهاجمین می شود که به نوبت مقاومت را حاد می سازد. چرخه خشونت شدت می یابد تا اینکه مهاجمین بیرون رانده شوند و یا به اهداف شان برسند ولی با اقداماتی که در شرایطی می توانند نسل کشی تلقی شوند. در این رساله به جنرالان ارتش های معیاری توصیه می شود که در جنگ های نا متقارن داخل نشوند که بازنده خواهند بود.

### نظری به آینده

مطالعات دقیق نشان داده اند که آنهایی که به جهاد متوسل می شوند مشتاق و دلتنگ چیزی در تاریخ شان ، در قهرمانان و سنت های شان و ارزش های اخلاقی شان اند. داعش باوجود وحشت و دهشت اش که برای ما و اکثریت مسلمانان چندش آور است ، دقیقاً به این مسائل توجه دارد. کشنده ترین جهادی ها مُلهم از قرآن نیستند ، بلکه هیجان چنین عملی و دعوت به کنشی که شهرت در نزد هم کیشان و قدردانی آنها را همراه دارد انگیزش آنها را تعیین می کند. اکثر جهادپست ها دانش چندانی از متون و الهیات اسلامی ندارند. به باور ویلیام پُلک ، بهترین راهکار برنامه ای چند ملیتی و متوجه به رفاه عمومی و از نگاه روانشناختی قانع کننده خواهد بود که مانع سرایت تنفیری شود که داعش دامن می زند. عناصر این راهکار شامل نیاز های عمومی ، جبران تجاوزات قبلی ، و دعوت به آغازی نوین است. به باور پُلک ، معذرت خواهی با دقت بیان شده از تجاوز های پیشین هزینه کمی خواهد داشت و دست آورد زیادی. چنین پروژه ای را می توان در شهرک های اجتماعی پاری <sup>2</sup> که باشندگان شان داعش را تحمل و پشتیبانی کافی از آن می کنند شروع نمود. دیپلوماسی و تعهد صادقانه در مذاکرات می تواند دست آورد های بیشتری را داشته باشد تا توسل به زور و خشونت.

تدابیر شرافت مندانه در موضوع پناه جویان "بحران پناه جویان" که در سال 2015 در اروپا حاد شد از اهمیت به سزایی برخوردار است. ارسال کمک به اردوگاه های پناهندگان در لبنان ، اردون و ترکیه که در آنها پناه جویان فقیر از سوریه چیز کافی به خوردن ندارند حد اقل تدابیر خواهد بود. ولی موضوع فراسوی این تدابیر است.



کشور های در جهان اند که با توسل به خشونت های سنگین پناه جو تولید می کنند به درجه اول ایالات متحده و به تربیت انگلی [2] و فرانسه. کشور های هم تعداد زیادی پناهنده را می پذیرند. کشور لبنان سر آمد است که یک و نیم میلیون پناهنده سوری را پذیرفته است علاوه بر نیم میلیون فلسطینی که توسط نهاد ملل متحد برای پناه جویان ثبت شده اند و قربانی سیاست اسرائیل اند. آلمان در اول به عنوان وجدان اروپا ظاهر شد و یک میلیون پناه جو را پذیرفت. قابل یاد آوری است که این کشور یکی از غنی ترین کشورهای جهان است با نفوس 80 میلیونی.

اروپا زیر فشار بار پناه جویان از کشور هایی افریقایی که خودش ویران کرده است به ناله افتاده است. و در این ویرانی ایالت متحده از همکاران اروپا بوده است. در حال حاضر دو میلیون پناه جوی سوری در ترکیه بسر می برند که اروپا کوشش به رشوه دادن به ترکیه است تا آنها را از مرز هایش دورنگهدارد. اوباما این کار را در مورد مکسیکو انجام می دهد که جلو پناه جویانی را بگیرد که سیاست های راند ریگن باعث شده اند و آنها را که پی آمد سیاست اوباما است که کودتای نظامی در هاندوراس را با تکروری مشروع نمود.

در پایان می توان پرسش جهان به دست کیست؟ را طور دیگری بیان کنیم: چه ارزش هایی بر جهان حاکم اند؟ این پرسش را باید شهروندان کشور های ثروت مند و با قدرت اول از دیگران از خود مطرح کنند، شهروندانی که وارثان خارق العاده از آزادی، امتیازات و نصیب اند و مدیون کوشش و تقلا ی انسانهای اند که پیش از آنها آمده اند. این شهروندان باید تصامیم سرنوشت سازی را اتخاذ نمایند تا بتوانند با چالش های امروزی پاسخی داشته باشند.

منبع

---

Noam Chomsky: Wer beherrscht die Welt? Berlin, Ullstein Verlag, 2016